

## درمبارزه با سنت نئوتوده‌ایسم

### بخش اول:

#### جبر و اختیار: جایگاه پراتیک انقلابی در متدولوژی مارکسیسم

امیرحسین محمدی فرد

#### مقدمه

برخلاف دستگاه‌های فلسفی و نظریه‌های شناختی که فقط جهان را تحلیل می‌کنند، عمل مورد نظر در متدولوژی مارکسیسم «تغییر» است، که می‌خواهد سراسر جهان را نقد کند. تئوری انقلاب سوسیالیستی که به معنی مبانی تغییر انقلابی است، همراه با خود «اراده» و عمل انقلابی را پیش می‌کشد. به این واسطه در قلمرو مارکسیسم «عینی» به شرایطی گفته می‌شود، که عنصر فعال یعنی عامل ذهنی به‌منظور تغییر در آن، باید مجموعه‌ای از عمل انقلابی را سازمان بدهد. برخلاف مباحثات فلسفی و تئوری‌های غیرمارکسیستی که هر آنچه خارج از ذهن است را «ابژکتیو» فرض می‌کنند و «آگاهی» را معادل با عامل ذهنی می‌گیرند، در عرصه‌ی نقد جامعه‌ی سرمایه‌داری، «عینی» به معنی پدیده‌های بیرون از ذهن نیست، همچنین «سوبژکتیو» نیز به معنی انعکاس پدیده‌ها در ذهن نمی‌باشد. خصوصیات و مشخصات سوژه‌ی تغییر دهنده‌ی جامعه در متن مبارزه‌ی مستمر طبقات متخاصم با یکدیگر، موقعیت و خاستگاه طبقاتی عامل ذهنی را تعیین می‌کنند. به عبارت دیگر وجود پرولتاریا به‌عنوان طبقه‌ی اصلی استثمار شونده و به‌مثابه «گورکن» تاریخی بورژوازی، و حاکمیت مناسبات سرمایه‌داری بر جامعه، همان شرایط عینی هستند، که توسط عامل ذهنی یعنی با اراده و عمل انقلابی تغییر می‌کند. لذا عوامل عینی برای انقلاب سوسیالیستی در یک جامعه به شرایط و پدیده‌های اجتماعی، به داده‌های جامعه‌ی بورژوازی، و به موضوع فعالیت عنصر تغییر دهنده گفته می‌شود، همچنان که عامل ذهنی به معنی عنصر فعاله و سوژه‌ی تاثیرگذار است، که طبق زمینه‌ی قوانین جامعه «آگاهانه» تغییرات اجتماعی و سیاسی را ایجاد می‌کند.

تغییر در روابط اجتماعی هرگز ناگزیر و حتمی نیست، چراکه انسان‌ها باید تصمیم بگیرند و اقدام کنند تا تغییر در جامعه روی دهد. هر تغییری در جامعه به اراده‌ی انسان‌ها بستگی دارد و با سطح معینی از پراتیک اجتماعی بخش مشخصی از آن جامعه پدید می‌آید. بنیان متدولوژی مارکسیسم نیز که با تغییر

سروکار دارد، بر روی پایه‌های ماتریالیسم پراتیک استوار شده‌است. موضوع مارکسیسم به‌مثابه علم شرایط رهایی طبقه‌ی کارگر، با بررسی کردن رابطه‌ی پراتیکال و عملی انسان‌های طبقه‌ی کارگر با زمینه‌های انقلاب سوسیالیستی تعیین می‌شود. با این‌که شرایط ابژکتیو موقعیت سوژه‌ی ذهنی را تعیین می‌کند، اما همین شرایط عینی با عمل عنصر فعال دگرگون می‌شود. شرایط عینی برای تغییر جامعه به سوی سوسیالیسم آماده است، و برای انقلاب سوسیالیستی باید فقط شرایط ذهنی آماده شود. به این واسطه انقلاب سوسیالیستی از مجرای سیر خودبه‌خودی حوادث نمی‌گذرد و از دنباله‌روی از سیر رویدادها حاصل نمی‌شود، بلکه به عمل منسجم و متمرکز سوژه‌ی تغییردهنده مبنی بر بازشناسی قوانین جامعه ارتباط دارد.

ضرورت داشتن و اجتناب‌ناپذیر بودن «سوسیالیسم» مفاهیم گنگ و اخلاقی هستند، که هرگز متدولوژی مارکسیسم را بیان نمی‌کنند. روش‌شناسی مارکسیسم هرگز به «اضطراری» بودن سوسیالیسم کفایت نمی‌دهد، بلکه امکان‌پذیر بودن سوسیالیسم است، که مارکسیسم را برای محقق کردن نیاز دارد. این‌که کدام نیروی اجتماعی می‌تواند انقلاب سوسیالیستی را پیش‌آورد، این‌که برای رسیدن به این انقلاب بر مبنای کدام عمل «آگاهانه» باید حرکت کرد، و این‌که سریع‌ترین تاکتیک‌ها و کوتاه‌ترین مسیرها برای به‌وجودآوردن سوسیالیسم کدام‌اند، قلمرو مارکسیسم را معلوم می‌کند. همچنین با پرداختن به این مقولات و با پاسخ دادن به این سوالات است، که سنت‌های فکری و عملی در رد همدیگر تعریف می‌شوند و در مقابل یکدیگر صف می‌بندند.

وقتی سوسیالیسم فعال و دخالتگر می‌شود، در مقابل خود وجود سنت‌های انفعالی، آنتی پراتیک و دنباله‌رو را که رسالت‌شان در معطل گذاشتن عمل انقلابی و سازشکاری است، برای طبقه‌ی حاکم واجب می‌کند. مکاتبی که در طول تاریخ مبارزات طبقاتی همیشه بی‌حاصل بوده‌اند، مبارزه‌ی طبقات متخاصم را از صورت کشمکش‌های انسان‌های زنده با یکدیگر جدا می‌کنند و در قالب محدود شده‌ی نیروهای مولده و به‌عنوان چرخ‌دنده‌های ماشین «تکامل تاریخ» می‌گذارند. موضع منفعلانه و حتی خصمانه داشتن نسبت به خیزش‌های انقلابی، موکول کردن عمل انقلابی به پس از فرارسیدن شرایط ایده‌آل و «صبر» داشتن تا پایانی نامعلوم، در مجموع مولفه‌های یک سیستم فکری و سیاسی را طرح می‌کنند، که از زمان مارکس و انگلس و از زمان به تحریر درآمدن «مانیفست کمونیست» تا قرن حاضر جریان‌های معروفی را علیه سوسیالیسم طبقه‌ی کارگر و مارکسیسم انقلابی سازمان داده‌اند. دستگاه فکری و سیاسی نئوتوده‌ایسم در جامعه‌ی ایران یکی از آنها است، که ادامه‌ی سنت منحن منشویسم است، و با دُز بالایی از «ضد امپریالیسم»‌گری اردوگاهی که از اسلاف‌اش یعنی جریان‌های فکری و سیاسی جنبش توده‌ای-اکثریتی به ارث برده، هنوز هم جهان و ایران را آماده‌ی انقلاب نمی‌بیند. اما اگر تاریخ جوامع، تاریخ مبارزات طبقاتی است، پس سرنوشت تاکنونی نوع بشر با اراده و عمل انسان‌ها ساخته شده است. به عبارت دیگر عامل تغییر بودن یا مانع تغییر شدن است، که موتور تاریخ را راه می‌اندازد. به تعرض نئوتوده‌ایسم نیز باید از همین زاویه پاسخ داد. دعوی سوسیالیسم طبقه‌ی کارگر و مارکسیسم انقلابی با نئوتوده‌ایسم برسر شناخت از پدیده‌ها نیست، بلکه برسر نحوه‌ی برخورد با آنان است.

## نئوتوده‌ایسم؛ قعر مغاک بی‌ارادگی

حذف کردن و کنار گذاشتن نقش اراده‌ی انسان‌ها در برخورد با پدیده‌های اجتماعی، و اجتناب‌ناپذیر فرض کردن «سوسیالیسم»، شالوده‌ی فلسفه‌ی دیرینه‌ی یک گرایش تعریف شده و جا افتاده را می‌سازد، که در فضای فکری و سیاسی جامعه‌ی ایران به‌عنوان «توده‌ایسم» شناخته می‌شود و در اروپا نیز نمایندگان و نظریه‌پردازان مربوط به خود را دارد. به راحتی می‌توان ردپای این سنت را در تاریخ سیاسی ایران و جهان پیدا کرد؛ از نسخه‌ی اروپایی این نظریه که توسط «کائوتسکی» و «برنشتاین» نمایندگی می‌شد تا تجویز ایرانی‌ش یعنی جنبش توده‌ای-اکثریتی، امتداد و پیوستگی این جریان را نشان می‌دهند. این سنت قدیمی همچنان وجود دارد و به‌واسطه‌ی همین حضور تاریخی در سپهر فکری و سیاسی جامعه‌ی ایران و باتوجه به هم‌جنبشی و هم‌خط بودن با جریان‌های برادر که در گذشته از سوسیالیسم اردوگاهی برآمده بودند، امروز می‌توان آن را «نئوتوده‌ایسم» نامید.

جبرگرایی فلسفی، صفتی است که شاید با اغماض و خوش‌بینی به این حلقه‌ی فکری بچسبد. علی‌رغم خود کمونیست‌پنداری رمانتیکی که این نحله‌ی فکری دارد، انسان را نه به‌مثابه سوژه‌ی تغییر دهنده که قوانین جامعه را می‌شناسد، بلکه منحصر به شرایط عینی می‌داند و محدود به نتیجه‌ی قوانین جامعه فرض می‌کند. نئوتوده‌ایسم فقط تکرار مکررات این‌ت‌ز است، که برای تغییر دادن آدمیان باید شرایط عوض شود، و از همان ابتدا سالوسانه پرده‌پوشی می‌کند که مناسبات اجتماعی به دست همین آدمیان باید دگرگون شود.

«انسان مقهور قوانین بیرون از خود نیست»<sup>(۱)</sup>، بلکه تغییر دهنده‌ی قواعد اجتماعی و موتور تاریخ است. اراده‌ی انسان‌ها ممکن‌های تاریخی را بر بسترهای عینی عملی می‌کند، و در پی آن مناسبات اجتماعی جدیدی ساخته می‌شود. از آنجا که اساس متدولوژی مارکسیسم، ایجاد تغییر است، و از آنجا که ماتریالیسم پراتیک هسته‌ی مرکزی آن است، در این روش‌شناسی انسان روی پاهای خودش می‌ایستد و به‌مثابه سوژه‌ی تغییر دهنده‌ی جامعه عمل می‌کند. درحالی‌که در فلسفه‌ی نئوتوده‌ایسم، انسان‌ها تا فرارسیدن شرایط بایسته از پراتیک معاف می‌شوند و به‌طور کامل تحت تاثیر شرایط عینی یا همان «دوره‌ها تاریخی»<sup>(۲)</sup> و «فرماسیون‌های»<sup>(۳)</sup> اجتماعی قرار می‌گیرند. این احکام، اراده‌ی آدم‌ها را فقط به امر تسهیل در پروسه‌ی تاریخ منوط می‌کنند. مکتبی که در قرن بیست‌ویکم نیز آینده و سرنوشت آدم‌ها را به شرایط بعد از «دوره‌های تاریخی» یا شرایط بعد از «افول هژمونیک»<sup>(۴)</sup> گره می‌زند، بی‌تردید در ادامه‌ی سنت منشویکی و جنبش توده‌ای-اکثریتی فعالیت می‌کند، وگرنه مارکسیسم تنوری شرایط رهایی پرولتاریا و روش دگرگون کردن مناسبات اجتماعی است، که آدم‌ها را در جایگاه تاریخی خودشان، یعنی در مقام عنصر تغییر دهنده می‌گذارد. اگر مارکسیسم متدولوژی معینی برای رهایی طبقه‌ی مشخصی است، و اگر «سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است»، آن‌وقت نئوتوده‌ایسم مکتب فکری و سیاسی بخشی از بورژوازی است، که از اتفاقات خودبه‌خودی و از قوانین جامعه پیروی می‌کند.

اگر شرایط ابژکتیو زمینه‌ی رشد یک سیاست را فراهم می‌کند و امکان تکوین یک تغییر را می‌دهد، آن وقت این سیاست توسط انسان‌ها اجرا می‌شود و این تغییر با نیروی عنصر ذهنی محقق می‌شود. اما به این اعتبار که با نئوتوده‌ایسم بنا نیست تغییری روی دهد، دخالتگری انسان‌ها نیز در تعیین روابط اجتماعی مغرضانه حذف می‌شود. توده‌ایسم امروزی پراتیک انقلابی را تا رسیدن «ویژگی‌های بنیادین»<sup>(۵)</sup> مشروط و تعطیل می‌کند، و در ادامه تا زمانی که شرایط پشت‌بند «افول هژمونیک» امپریالیسم، کمونیسم را «سرریز»<sup>(۶)</sup> کند، طبق این شبه‌آیین انسان‌ها نیز از عمل کردن منع می‌شوند. واضح است که انفعال و فیلسوف‌مآبی شاخصه‌های این مکتب هستند و ثابت می‌کنند، که نئوتوده‌ایسم یک «انحراف» شناختی از مارکسیسم نیست، بلکه تئوری و روش عملکرد طبقه‌ای غیر از پرولتاریا است، که شرایط فعلی را برای رشد و نمو مهیا نمی‌بیند.

جریان توده‌ای-اکثریتی نوین به‌خودی‌خود نمی‌تواند انسان‌های طبقه‌ی کارگر را به‌عنوان سوژه‌های زمینی درک کند، که از همین امروز برای رهایی از قید بردگی مزدی می‌جنگند، بلکه انسان‌ها از این زاویه موجوداتی هستند که در چهارچوب نیروهای مولده و به‌منظور «تکامل» یافتن مجسم شده‌اند. گویا انسان‌ها چرخ‌دنده‌های ماشین خاموش «پروسه‌ی» تاریخی هستند، که با قوانین اجتماعی هدایت می‌شوند. برای نئوتوده‌ایست‌ها شدنی نیست که پراتیک انقلابی را به‌مثابه مبارزه‌ی انسان‌های واقعی بفهمند، که نه روی سرشان، بلکه روی پای‌های‌شان راه می‌روند و در زمان و مکان معینی زندگی می‌کنند. آشتی‌جویی در میدان و انفعال در نظر که ویژگی‌های خاستگاه طبقاتی غیرکارگری هستند، یک سنت لیبرالی را توصیف می‌کنند، که می‌خواهد با واقعیت‌های اجتماعی تلاقی کند، اما بی‌آن‌که نیرویی در جامعه جابه‌جا شود. محافظه‌کاری روشنفکری و اصرار بیش از اندازه به‌گریز از عمل انقلابی، در شعبده‌بازی تحلیلی دستگاه نئوتوده‌ایسم، به شکل زنده‌ای دیده می‌شود. اگر در مبارزه‌ی طبقاتی نیروی اجتماعی جابه‌جا نمی‌شود، و اگر زندگی و تاریخ، انسان‌های طبقه‌ی کارگر را در موقعیت اجتناب‌ناپذیر می‌گذارند، آن‌گاه جایی برای نقش تاریخی اختیار پرولتاریا باقی نمی‌ماند. با این منوال جبرگرایی فلسفی جایگزین ماتریالیسم پراتیک می‌شود، عنصر فعاله از تحرک باز می‌ماند، و عملیات سوژه‌ی تغییر تا سطح پیش‌بردن تاریخ تحت سیطره‌ی مقدرات پایین می‌آید.

و انهدان پراتیک و تغییر به پس از دوره‌ای که پایان ندارد، با خود ترم انتظار مقدس را می‌آفریند و انسان‌ها را تا رسیدن روز موعود خلع سلاح می‌کند. مقرر کردن روز حساب که گویا به اجبار و به «اضطرار» به «سرریز» شدن کمونیسم ختم می‌شود، بی‌عملی و پاسیفیسم را در قالب «صبر انقلابی»<sup>(۷)</sup> یا همان انتظار عارفانه، تقدیس می‌کند. به بهانه‌ی «تکامل» تاریخ جامعه را به «صبر» دعوت کردن، و انسان‌ها را به دست کشیدن از منافع مادی و به دنبال‌روی از شرایط فراخواندن، برای یک متد کافی است، که در مقابل مارکسیسم قرار گیرد. از طرف دیگر اگر سوسیالیسم امری محتوم است، پس انسان‌ها و فعالیت‌های‌شان به‌کار نخواهند آمد. چنین برداشتی از سوخت‌وساز جامعه و چنین برخوردی نسبت به پدیده‌های اجتماعی پیش‌داوری می‌آورد، که از قبل همه‌ی خیزش‌های انقلابی حال و آینده را به‌مثابه پدیده‌های «خارج از موعود»<sup>(۸)</sup> و بنا به تعریف به‌عنوان تحرک‌های «پروامپریالیستی»<sup>(۹)</sup> تکفیر کند. به‌عبارت دیگر به‌منظور فرموله کردن بی‌عملی حاد و بی‌ارادگی عمیق فلسفه‌ای لازم است، که بر دنبال‌روی از پروسه‌های

تاریخی مبتنی باشد؛ در واقع وارونه شدن سوژه‌ی تغییر دهنده و بی‌اراده کردن عنصر فعال، همراه با دشمنی، شیوه‌ی برخورد این جریان با خیزش‌های انقلابی است.

### نئوتوده‌ایسم؛ معضل در برخورد با مسائل عینی و ذهنی

عرصه‌ی عمل برای عوامل ذهنی در متدولوژی مارکسیسم در چهارچوب عمومی شرایطی تعیین می‌شود، که بر متن عوامل عینی فراهم آمده است؛ یعنی نظام سرمایه‌داری، شرایط عینی را برای انقلاب سوسیالیستی به‌وجود آورده و تنها مساله‌ی واقعی انجام این تحول اجتماعی است، که به آماده بودن عنصر ذهنی وابستگی دارد. در نتیجه منظور از عامل ذهنی، همان عنصر تاثیرگذار، یعنی طبقه‌ی کارگر است، و به هر آنچه خارج از این محدوده است، عامل یا شرایط عینی گفته می‌شود. به عبارت دیگر نظام کاپیتالیستی در برابر طبقه‌ی کارگر داده و شرایط عینی است، که انقلاب سوسیالیستی را ممکن می‌کند. به تبع مبارزه‌ی سوسیالیست‌ها نیز سراسر به آماده‌سازی این نیروی تغییر دهنده معطوف می‌شود.

دستگاه وارونه‌ی فلسفی نئوتوده‌ایسم نه فقط مبارزه‌ی روزمره‌ی طبقاتی و خودبه‌خودی پرولتاریا را زیر فهرست موهوم شده‌ی «شرایط عینی» ضمیمه می‌کند، بلکه مبارزه‌ی متحزب و متشکل، عمل سیاسی و سوسیالیستی را نیز به حساب «شرایط عینی» می‌گذارد. محصول این نگرش، ابتدابه‌ساکن دنباله‌روی از شرایط عینی فرضی است، که گویا قرار است با پخش «آگاهی» از آسمان نازل شود. طبقه‌ی کارگر قوانین جامعه‌ی آینده را بازشناسی می‌کند و «آگاهانه» رهایی کل بشریت را هدف می‌گیرد، اما در مکتب توده‌ایستی نوین، پرولتاریای سیاسی و سوسیالیست شده در یک کلمه، جزء تشکیل دهنده‌ی «شرایط عینی» فرض می‌شود. از همین روی در متد نئوتوده‌ایسم، گویا «شرایط عینی» برای انقلاب سوسیالیستی آماده نیست! در واقع معضل مکتب فلسفی نئوتوده‌ایسم شناخت از پدیده‌ها نیست، بلکه دشواری اعظم این دستگاه فکری و سیاسی از نوع برخورد با پدیده‌های اجتماعی ناشی می‌شود. رویکرد جبرگرایانه در نظریه‌پردازی‌های فلسفی نئوتوده‌ایستی نقطه‌ی مقابل متدولوژی مارکسیسم و اصول سوسیالیسم است، که پراتیک انقلابی را در جایگاه ویژه‌ای می‌گذارد و اختیار را به انسان بازمی‌گرداند.

همه‌ی زوایای تئوریک و کل سطوح پراتیک در سنت منشویکی و نئوتوده‌ایستی با حکم مجعول «عدم آمادگی شرایط ابژکتیو» تعیین می‌شوند. این حکم که گویا «هر تغییری مستلزم آمادگی شرایط عینی است»، امور محوله‌ی سوژه‌ی تغییر دهنده را به «شرایط عینی» تفویض می‌کند. البته که خطای فلسفی دستگاه نئوتوده‌ایسم در تبیین شرایط عینی و ذهنی هرگز منشا شناختی ندارد (۱۰)، بلکه از خاستگاه طبقاتی غیرپرولتری برمی‌آید. شرایط عینی جامعه و شرایط مادی انقلاب سوسیالیستی بر مبنای تکامل و عملکرد گه آگاهانه و گه خودبه‌خودی، گه آشکار و گه پنهان طبقات اجتماعی، و همچنین براساس شناخت از قوانین پویایی جامعه شکل می‌گیرد. داده‌های مناسبات تولیدی عینیت‌های اجتماعی هستند، که با فعالیت‌های انسان‌ها مبتنی بر بازشناسی قواعد حرکت جامعه، متحول می‌شوند و به مناسبات جدیدی تغییر شکل می‌دهند. در

واقع توانایی انجام عمل انقلابی همان عامل ذهنی است، که با سطح بالایی از تشکلیابی و تحزب، با اعتبار زیادی از نفوذ سنت سیاسی در جامعه، و تا حد قابل قبولی از جاافتادگی در تنظیم برنامه‌ی انقلابی و سوسیالیستی سنجیده می‌شود. به این ترتیب شرایط عینی همیشه برای دگرگونی در جهت سوسیالیسم فراهم بوده، و شرایط ذهنی است، که برای برقراری سوسیالیسم، و به‌هدف گرفتن قدرت و به دنبالش رها کردن جامعه، باید در آمادگی باشد. شرایط عینی قلمرو عمل را برای پرولتاریا تعیین می‌کند و از طرف دیگر اوضاع و احوال نیروی فعال اجتماعی، از موقعیت عامل ذهنی می‌گوید که بر مبنای یک طرح «آگاهانه»، داده‌های عینی موجود را تغییر می‌دهد و به شرایط از پیش ترسیم شده‌ای تبدیل می‌کند.

### انقلاب طبقه‌ی کارگر یا انقلاب فلاسفه

ماتریالیسم پراتیک در دستگاه فلسفی بیهوده‌ی نئوتوده‌ایسم مدام انکار می‌شود، تا انفعال و دترمنیسم زیر شمای ساده‌لوحانه‌ی «صبر انقلابی» رشد کنند. این روش شبه مذهبی و تطهیر شده از دخالتگری سیاسی، در مواجهه با واقعیت‌های طبقاتی، تسلیم‌پذیری را مترداف با انتظار کشیدن می‌گیرد؛ انتظار مقدس برای روی‌دادن رویدادی، که معلوم نیست چه زمانی و توسط چه نیرویی به سرانجام می‌رسد. وعده‌ی روز موعود دادن که بدون سررسید تا نهایت طول خواهد کشید، در عمل انسان‌های طبقه‌ی کارگر را به تبعیت از شرایط عینی و قوانین اجتماعی<sup>(۱۱)</sup> وادار می‌کند. همه‌ی این فلسفه‌بافی‌ها، تلاش‌های سازش‌کارانه‌ای هستند، برای سپردن انقلاب سوسیالیستی به آخرت. جنبشی که تا رسیدن «شرایط انقلابی آگاهانه»<sup>(۱۲)</sup> و البته از قبل تعیین و قطعی شده، برنامه‌ی انتظار صادر می‌کند، آمده است که رویای فریب‌آلودی را به جای واقعیت مبارزه‌ی طبقاتی به جامعه تحویل دهد.

مکانیسم واقعی که انقلاب سوسیالیستی را ممکن می‌کند، با تاکید یک‌جانبه‌ی نئوتوده‌ایسم بر شرط «آگاهی»<sup>(۱۳)</sup> در تحقق تحول اجتماعی، با حيله‌گری مستتر می‌شود. معذوریت از پراتیک انقلابی و استتکاف از رودرویی سیاسی با خیزش‌های انقلابی، موجب تلقی آکادمیستی از «آگاهی» طبقاتی می‌شود. خیلی تلخ است، که مطابق توصیه‌ی نئوتوده‌ایسم، آدم‌ها باید اقبال بلندی داشته باشند، تا در دوران «آگاهی پرولتاریا» زندگی کنند! وگرنه تا رسیدن دوران خیالی باید بذر حقیقت بیفشانند<sup>(۱۴)</sup> و منتظر بمانند! کنکور «آگاهی» گرفتن به جای سیاسی شدن توده‌های کارگر و توقع غیرواقعی از انسان‌های «فوق آگاه» داشتن، توانایی و قدرت طبقه‌ی کارگر را در امر رهبری اجتماعی و پیشبرد سازمان منسجم سیاسی، خط می‌زند. در واقع انقلابی که به دوره‌ی کمال مطلوب حواله می‌شود، به عمل و عملگر نیاز ندارد.

انقلاب سوسیالیستی در سبک و سیاق نئوتوده‌ایسم از اتفاقات جاری در متن جامعه و از زمینه‌های خیزش‌های انقلابی کنده می‌شود و با روحی فلسفی و تا حد زیادی فانتزی، به استقبال آینده‌ای مجهول می‌رود؛ انقلابی، که گویا برای انسان‌هایی «آگاه‌تر» و «داناتر» و در شرایطی منحصر به فرد ظاهر می‌شود. نئوتوده‌ایسم در آرزوی انقلابی است، که در واقع سوژه‌ی فاعل ندارد و نیروی انقلاب کننده از

هیات انسان‌هایی که همین امروز به مصاف نظام سرمایه‌داری آمده‌اند، با تردستی خارج می‌شود و شکلی از انبوهی نخبه‌ها و فلاسفه را به خود می‌گیرد، که گویا ابرانسان‌هایی با دانش سرشار برای زایمان تاریخ آمده‌اند و از آینده‌ای مبهم و دور خبر می‌دهند!

وقتی که انقلاب سوسیالیستی در دستگاه نئوتوده‌ایسم به مقامی چنین آسمانی و ملکوتی می‌رسد، وقتی که اینگونه در قالب ایده‌آلیزه فرو می‌رود، توده‌های پرولتاریا نیز از به‌وجود آوردن انقلاب خلع می‌شوند و فلاسفه به جای آنان می‌آیند، که تا فرارسیدن انقلاب «آگاهی» پخش کنند. (۱۵) انقلاب مومنانه از عهده‌ی طبقه‌ی کارگر ساقط می‌شود و این کار شاق را از هر لحاظ فلاسفه تقبل می‌کنند. انقلاب خیالی فلاسفه که نتیجه‌ی «صبر انقلابی» و ناگزیر پنداشتن «سوسیالیسم» است، از واقعیتی برنمی‌آید که در جهان مادی عملی شود. انسان‌های زمینی توانایی انجام چنین انقلابی خاص و اشرافی را ندارند! انقلاب فلاسفه جهان تخیل و موجودات ماورای طبیعی را می‌طلبد! از طرف دیگر مکتبی که انسان‌ها را معطل و منتظر می‌گذارد تا «شرایط مناسب» و روز موعود برای «انقلاب خواص» فرا برسد، سرنوشت جامعه را به رویای عارفانه‌ای گره می‌زند.

### سد مستحکم مارکسیسم

مکتب مهجوری که از حاشیه‌ی جامعه انسان‌ها را از عمل انقلابی منع می‌کند، به این بهانه که هنوز آینده‌ی غیرقابل دسترس فرانسیده، در نظر و در عمل متعرض به متدولوژی مارکسیسم است که برای رهایی انسان‌ها از استثمار و ستم و تبعیض تعجیل دارد و در این مسیر پراتیک را ملاک می‌داند. انسان که در مکتب نئوتوده‌ایسم متفکر و مفسر جهان است، در متدولوژی مارکسیسم جایگاهی دارد، مبنی بر این که جهان را باید متحول کند و تاریخ را باید از نو بسازد. مقوله‌ی تغییر، عنصر اختیار و نقش اراده را نمایان می‌کند و در مقابل، تفسیر و تحلیل مناسبات اجتماعی همراهی را اشاعه می‌دهد و دنباله‌روی را پرورده می‌کند. به عبارت دیگر مارکسیسم درباره‌ی تغییر دادن جامعه و الزام روش عمل انقلابی در جهت رها کردن جامعه است، که با فاعل انقلابی یعنی انسان‌های متعلق به طبقه‌ی کارگر سروکار دارد.

تاریخ پروسه‌ای قطعی نیست و انسان‌ها نیز مطیع سرنوشت نیستند؛ چه‌بسا اگر انسان‌ها در میدان کشمکش‌های طبقاتی متمرکز نشوند و اگر بخشی از جامعه اقدام عاجل نکند، هیچ تغییری در جهت سوسیالیسم روی نمی‌دهد. به این معنا متدولوژی مارکسیسم برخورداردی رادیکال و پراتیکال با پدیده‌های اجتماعی دارد. این که جامعه در چه دوره‌ای از ادوار به‌سر می‌برد، این که گویا «شرایط عینی» هنوز برای عمل انقلابی و انقلاب سوسیالیستی فراهم نیست، و این که تاریخ چه امری را ایجاب می‌کند، در واقع تئوری‌هایی برای سوق دادن جامعه به ورطه‌ی بی‌عملی و سازش‌پذیری هستند و ربطی به مارکسیسم پراتیکال و انسان‌گرا ندارند؛ این افکار بافته شده همان تئوری‌هایی هستند، که به‌منظور فرموله کردن بی‌عملی و بی‌ارادگی، مانع از دخالت انسان‌ها در روند جامعه می‌شوند. درحالی که شاخص‌های اراده‌گرایی،

انقلابی‌گری و انسان‌گرایی، روایتی از مارکسیسم دارند، که ماگزیمالیست است، سازش نمی‌کند، هرگز به نظام سرمایه‌داری تخفیف نمی‌دهد و به کم و به رفرمیسم راضی نمی‌شود. مارکسیسم برای تغییر تعریف شده است، وگر نه همه‌ی فیلسوفان می‌توانند جهان را تفسیر کنند. (۱۶) پس نباید منتظر نزول مناسباتی عجیب و غریب ماند، بلکه در روند زندگی باید پراتیسین و مداخله‌گر بود.

جریان‌هایی که طی دو قرن گذشته همیشه انسان‌ها را به صبر و تعلل در تغییر فراخوانده‌اند و قیام‌های انقلابی را به تعویق انداخته‌اند، به امید رسیدن روزی که گویا با رشد نیروهای مولده و نائل آمدن کارگران به حد نصابی از «آگاهی»، خودبه‌خود جامعه به سمت سوسیالیسم می‌رود، نقش پراتیک انقلابی را در متدولوژی مارکسیسم عامدانه نادیده گرفته‌اند و کارکرد انتخاب و اختیار را از فرایند تعیین مسیر زندگی آمرانه بیرون کشیده‌اند. این تعبیر از مبارزه‌ی طبقاتی که گویا لازمه‌ی هر تغییری آمادگی شرایط عینی است، قرائتی سراسر مکانیکی و جبرگرایانه از واقعیت‌های اجتماعی دارد، اما متدولوژی مارکسیسم واقعیت عینی را از پراتیک اجتماعی نتیجه می‌گیرد و همین‌طور ماتریالیسم پراتیک، جوهر مارکسیسم را تشکیل می‌دهد. گرایش‌هایی که همیشه تبلیغ می‌کنند، گویا مراحل تاریخی یکی پس از دیگری می‌آیند و جایگزین قبلی می‌شوند، و گویا «سوسیالیسم» نیز مرحله‌ای از سیر بایسته‌ی تکامل تاریخ و به تبع اجتناب‌ناپذیر است، در میدان انقلابی تئوری و سیاست را مانند بازنده‌ها و شکست‌خوردگان همیشگی تاریخ، به بورژوازی واگذار می‌کنند. فلسفه‌ی خیال‌پردازانه و انفعالی که تاکنون فقط تفاسیر از جهان را تغییر داده است، ابتدا رابطه‌ی اختیار انسان‌ها و پراتیک انسان‌ها را با زمینه‌های انقلاب سوسیالیستی قطع می‌کند، و وقتی که نیروی اجتماعی تغییر به‌طور کامل از عمل انقلابی عزل شد، سپس بر عهده‌ی فلاسفه‌ی به «آگاهی» رسیده، گذاشته می‌شود که از لابه‌لای شرایط مناسب که پس از «صبر» تاریخی منبعث شده، این مهم و این امر بخرنج ولی قطعی، یعنی «انقلاب سوسیالیستی» را بیرون بیاورند. اما مبنای حرکت تاریخ و دگرگونی جامعه در متدولوژی مارکسیسم، انسان‌ها و عمل انسان‌ها است؛ در نتیجه تغییر انقلابی در جهت سوسیالیسم خودبه‌خود روی نمی‌دهد، و به سطح معینی از پراتیک انقلابی با میانجی‌گری سوژه‌ی انقلابی نیاز دارد.

هیچ مقدری از قبل مقدور نیست، و تقدیر با عملکرد آدم‌ها رقم زده می‌شود. متدولوژی مارکسیم برخلاف ترم اجتناب‌ناپذیر بودن سوسیالیسم، از امکان‌پذیری سوسیالیسم می‌گوید. سوسیالیسم حالتی از تاریخ نیست که حتمی باشد یا آرمانی نیست که واقعیت‌های اجتماعی با آن منطبق شوند، بلکه سوسیالیسم امکانی تحقق‌پذیر است، که باید توسط پرولتاریا انتخاب شود. اگر مارکسیسم به‌وجود آمده تا جهان را تغییر دهد، پس ماتریالیسم پراتیک نیز ماهیت آن را بیان می‌کند. بنابراین اساس سوسیالیسم انسان‌هایی است، که می‌خواهند کل جامعه را همین امروز دگرگون کنند. چه‌بسا که بنر «آگاهی» پخش کردن تا ابد طول بکشد، اما انسان‌ها عمر محدودی دارند و در این مدت زمان باید در کمال آسایش و در نهایت شکوفایی زندگی کنند. از طرف دیگر به‌منظور انقلاب سوسیالیستی شرایط عینی مهیا است، و برای پیش‌آوردن آن باید عنصر ذهنی میدان را تصاحب کند. بنابراین متدولوژی مارکسیسم فقط روشی برای نقد همه جانبه و افشاگرانه به نظام سرمایه‌داری نیست، بلکه شیوه‌ی انقلابی عمل کردن است، که به‌منظور دگرگونی مناسبات اجتماعی به‌کار گرفته می‌شود.



البته که عواقب و عوارض نئوتوده‌ایسم برای جنبش طبقه‌ی کارگر می‌تواند از مگاک بی‌ارادگی و مرداب انفعال خطرناک‌تر و وخیم‌تر باشند. این‌که نئوتوده‌ایسم تغییرات اجتماعی را تابع شرایط ابژکتیو جامی‌زند، و این‌که نقش اراده را در تغییرات فریکارانه پاک می‌کند، هر آینه به سازشکاری در تئوری و به دنباله‌روی در عمل می‌انجامد. بنابراین در مبارزه‌ی سوسیالیسم طبقه‌ی کارگر و مارکسیسم انقلابی با روایت‌های جعلی و وارونه از مارکسیسم، نباید در حد نقد محکم و افشاگری بی‌مهابا رضایت داد؛ باید روشن کرد و نشان داد، تئوری‌هایی که برای عقب انداختن انقلاب و برای پشت پا زدن به مارکسیسم ماگزیمالیست پا گرفته‌اند، جامعه را به کجا می‌برند.

۱۴۰۲/۱۲/۱۲

ادامه دارد...

## پانوشت‌ها:

\*توضیح: گروه‌ها و تاکیدها از نویسنده است.

### ۱- لنین

۲- رجوع شود به مطلب «وهم‌های ۱۴۰۱»، نوشته‌ی «پویان صادقی»، منتشر شده در فضای مجازی: «دوره دوره‌ی افول هژمونیک است و پایان یک قرن از کاپیتالیسم گلوبال آمریکایی و وارد شدن به عصر جابه‌جایی هژمونیک که همه چیز به لرزه درخواهد آمد... به صرف همین دوره‌هاست که به مذاق کمونیست‌هاست...»

رجوع شود به مطلب «ادیسه‌ی امپریالیسم (سنخ‌شناسی، تکرار افول و فعلیت خاص انقلاب)، نوشته‌ی «پویان صادقی»، منتشر شده در فضای مجازی: «... هم‌بسته‌ی بنیادین مفهوم «دوران» این است که اگر بر همان الگوواره‌های صحیح پراتیک سیاسی در «دوران» پیشین الزام می‌کرد در «دوران» جدید نیز اصرار ورزیم، شکست بدیهی‌ترین چیزی است که فعلیت خواهد یافت»

۳- رجوع شود به مطلب «آموزش فلسفه‌ی علمی یا «بنیاد آموزش انقلابی»» نوشته‌ی احسان طبری: «جامعه در مجموع خود نمی‌تواند از مراحل تکامل که فرم‌اسیون نام دارد جستن کند یا به اصطلاح یک فرم‌اسیون را طفره زند.»

۴- رجوع شود به مطلب «کلیت و تروما-مولفه‌های نوین (علیه وسوسه‌ی سرنگونی)»، نوشته‌ی «پویان صادقی»، منتشر شده در فضای مجازی: «... این پلاریزاسیون منتج از «افول هژمونیک» نه تابع دخالت صرف نیروها و گفتمان‌ها بل که در خاستگاه خود منتج از آن نقش بنیادی است که در سرمایه به‌مثابه واقعیت را به دوران‌ها و عصرهایی مشخص با مولفه‌های شاخص‌نما تقسیم می‌کند.»

رجوع شود به مطلب «بلشویک‌ها و وظایف کنونی (درباره‌ی اعتراضات اخیر)»، نوشته‌ی «محمد رضا حنانه»، منتشر شده در فضای مجازی: «... پیش از این گفتیم مداخله‌ی مستقیم کمونیستی در اعتراضات به پس از تعیین تکلیف آن اعتراضات با امپریالیسم موکول است.»

رجوع شود به مطلب «یک لانگ‌شات: از خیابان تا شورا»، نوشته‌ی «هادی کلاه‌دوز»، منتشر شده در فضای مجازی: «... اکنون در شرایطی به‌سر می‌بریم که نئولیبرالیسم در بحران بر کل مناسبات تولیدی، نه فقط در مقیاس ملی یا منطقه‌ای، بل که در مقیاسی جهانی، هنوز که هنوز است، مسلط بوده و فاز افولش، با این‌که بروزات حادی داشته، لیکن به طرازهای تعیین‌کننده‌اش نرسیده است.»

۵- رجوع شود به مطلب «ادیسه‌ی امپریالیسم (سنخ‌شناسی، تکرار افول و وضعیت خاص انقلاب)، نوشته‌ی «پویان صادقی»، منتشر شده در فضای مجازی: «پس یکی از شروط اساسی عمل کمونیستی-لنینیستی به «ویژگی‌های بنیادین» دوران‌های مختلف است.»

رجوع شود به مطلب «وهم‌های ۱۴۰۱»، نوشته‌ی «پویان صادقی»، منتشر شده در فضای مجازی: «... ماشین عظیم و سنگین زمان در حرکت است و تحول است که پشت تحول فرامی‌رسد و هر یک منزلگهی برای انکشاف روح مبارزه‌ی طبقاتی.»

۶- رجوع شود به مطلب «وهم‌های ۱۴۰۱»، نوشته‌ی پویان صادقی، منتشر شده در فضای مجازی: «... دوره دوره‌ای است که هر لحظه‌اش آستان حادثه‌ای و چرخشی... {است} فروریزش جهان معنایی «امریالیسم مبتنی بر بورژوازی ملی» سوژه‌ی کاپیتالیزه‌ی فرودست را دست‌خوش اضطرابی می‌کند که از درون‌اش سرریز کند...»

رجوع شود به مطلب «کلیت و تروما-مولفه‌های نوین (علیه وسوسه‌ی سرنگونی)»، نوشته‌ی «پویان صادقی»، منتشر شده در فضای مجازی:

«... دیگر می‌توان گفت ما وارد دوران انتقالی شده‌ایم که در سطح منطقی، نتیجه‌ی اساسی‌اش برای بورژوازی صاحب‌زبان کلیت پیشین، شیزوفرنی است که در مسیری سرشار از پیوستار و انقطاع به سمت فاشیسم تمام عیار حرکت می‌کند و برای پرولتاریا حرکتی است که در مسیر سرشار از انقطاع و ارتفاع به سمت کمونیسم حرکت می‌کند.»

رجوع شود به مطلب «بلشویک‌ها و وظایف کنونی»، نوشته‌ی «محمدرضا حنا»، منتشر شده در فضای مجازی:

«... بحران‌ها پدید خواهند آمد، فاجعه‌ها رخ خواهند داد و از پس این بحران‌ها و فاجعه‌ها خواه‌یاناخواه، کارگران سر به طغیان خواهند گذاشت.»

۷- رجوع شود به مطلب «وهم‌های ۱۴۰۱»، نوشته‌ی «پویان صادقی»، منتشر شده در فضای مجازی:

«... در این نبرد صبر بلشویکی و مرارت‌کنشی کمونیستی را باید فراراه خود داریم...»

«اگر قرار است مبارزه‌ی طبقاتی در شرایط فعلی گامی به سمت جلو بردارد و اگر قرار است انسجام طبقاتی در نقاط مختلف گراف آحاد کارگران ایران زمین بر بسته شود، هیچ‌گیزی از کار صبورانه‌ی طبقاتی و بلشویکی باقی نمی‌ماند.»

رجوع شود به مطلب «مساحی جغرافیای سیاست (ترسیم خطوط)»، نوشته‌ی «پویان صادقی»، منتشر شده در فضای مجازی:

«... ابژکتیویته‌ی ساختار و آستانه‌های انکشاف واقعیت‌طراز‌ی اساسی‌تر در این اثنا، و نیز این لحاظ کردن سیاست کمونیستی را الزاما و اخلاقا قرین صبر می‌کند. «کار حوزه‌ای» آن سبک کاری است که این صبر استراتژیک را در مبارزه‌ی طبقاتی پراتیک می‌کند.»

رجوع شود به مطلب «کلیت و تروما-مولفه‌های نوین (علیه وسوسه‌ی سرنگونی)»، نوشته‌ی «پویان صادقی»، منتشر شده در فضای مجازی:

«... هرچه بود استقرار صبورانه و شکیب‌بر مسند و قرارگاه تضاد است...»

رجوع شود به مطلب «درباره‌ی منطق عمل؛ چگونه می‌توان به عمل اجتماعی مبنای عملی بخشید» نوشته‌ی «احسان طبری»، انتشارات حزب توده چاپ سوم:

«در مرحله‌ی تدارک باید از انتخاب لحظه شروع کرد. انتخاب لحظه یعنی کی مساعدترین و بهترین وقت برای برداشتن گام نخست است.»

۸- رجوع شود به مطلب «وهم‌های ۱۴۰۱»، نوشته‌ی «پویان صادقی»، منتشر شده در فضای مجازی:

«ترکیب و آرایش غایله‌ی ۱۴۰۱ مشخص است به سبب شکاف برساننده‌اش هیچ سطحی از توازن قوای طبقاتی و بافت طبقاتی آن، قادر به دگرگونی ماهیت آن و سمت و سوی آن نخواهد بود.»

۹- رجوع شود به مطلب «مبارزات کارگران استراتژی و تاکتیک‌ها»، نوشته‌ی «خسرو خاکبین»، منتشر شده در فضای مجازی:

«... دی ماه عصیانی بود که در وضعیت فعلی توازن قوا در مبارزه‌ی طبقاتی بیش از هر چیز دیگری امپریالیسم می‌توانست از آن استفاد کند، که البته سرکوب شد... هر چند تا زمانی که وضعیت مبارزه‌ی طبقاتی چنین است، چنین اعتراضاتی کم یا زیاد امکانی را در اختیار امپریالیسم قرار می‌دهند تا دگرگونی امپریالیستی را تقویت کند.»

۱۰- رجوع شود به مطلب «یک لانگ‌شات: از خیابان تا شورا»، نوشته‌ی «هادی کلاه‌دوز»، منتشر شده در فضای مجازی:

«... لحاظ کردن شرایط عینی و ذهنی مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر، این حکم را اجتناب‌ناپذیر می‌کند که طبقه‌ی کارگر در لحظه‌ی کنونی، در قامت رسالت تاریخی بزرگ‌اش نیست، و نمی‌تواند لجوجانه بر انجام آن اصرار ورزد.»

۱۱- رجوع شود به مطلب «نوشته‌های فلسفی و اجتماعی-جلد اول»، نوشته‌ی «احسان طبری»، انتشارات حزب توده-چاپ سوم:

«نظام اجتماعی و شکل تحول آن ساخته‌ی ذهن افراد جداگانه نیست بلکه محصول قوانین درونی تکامل آن است، این قوانین... علی‌رغم خواست‌های افراد یا گروه‌های جداگانه را خود را به جلو می‌کشایند...»

۱۲- رجوع شود به مطلب «یک لانگ‌شات: از خیابان تا شورا»، نوشته‌ی «هادی کلاه‌دوز»، منتشر شده در فضای مجازی:

«با عروج آگاهی طبقاتی و تجسد این آگاهی در اشکال سیاسی‌ای که کارگران انقلابی در درون آن خود را سازمان می‌دهند، طبقه رسالت تاریخی بزرگی که بردوش دارد باز می‌شناسد.»

۱۳- رجوع شود به مطلب «بلشویک‌ها و وظایف کنونی (درباره‌ی اعتراضات اخیر)»، نوشته‌ی «محمدرضا حنا»، منتشر شده در فضای مجازی:

«انقلاب پرولتری حامل دوگانگی دیالکتیکی هدف فوری و هدف نهایی است و از این رو عنصر آگاهی طبقاتی جایگاه ویژه‌ای دارد.»

۱۴- رجوع شود به مطلب «مبارزات کارگران: استراتژی و تاکتیک‌ها»، نوشته‌ی «خسرو خاکبین»، منتشر شده در فضای مجازی:

«... با فعالیت درون حوزه‌ها که آحاد منفرد طبقه‌ی کارگر می‌توانند با تکثیر آگاهی طبقاتی به طبقه‌ی کارگر تبدیل شوند.»

رجوع شود به مطلب «خیابان یک‌طرفه و عروسک‌های کوتوله‌اش»، نوشته‌ی «پویان صادقی»، منتشر شده در فضای مجازی: «لنینیست-بلشویک، باید بر حوزه‌ها استقرار یابد و به کار شکیبای حوزه‌ای، تولید و نشر ادبیات تحلیلی-سیاسی مشخص، آموزش اقتصاد-سیاسی... برآید.»

۱۵- رجوع شود به مطلب «یک لانگ شات: از خیابان تا شورا»، نوشته‌ی «هادی کلاه‌دوز»، منتشر شده در فضای مجازی: «... کار حوزه‌ای مدرسه‌ای است که کمونیست و کارگر در آن مشق مبارزه‌ی طبقاتی می‌کنند.»

۱۶- رجوع شود به مطلب «تزهایی درباره‌ی فویرباخ-تزیازدهم»، نوشته‌ی «مارکس»

